

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۲۰ سپتمبر ۲۰۱۰

## مشکلات املائی دری زبانان

(بخش هشتم)

### "پیوسته نویسی" و "گسسته نویسی"

دوست گرانقدرم، استاد محمد اسحاق "برکت"، که سمّت تدریس زبان ارجمند و عالیشان "پشتو" را در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" به عهده دارد، حدوداً یک و نیم سال پیش در مورد "یکجانبی" و "جدانبی" کلمات در زبان دری، سوآلی را متوجه این مسکین ساخته بود. ضمن این بخش میکوشم، بر گوشه ای از این موضوع کلان و گسترده، به ایجار نظر اندازم. از حضور آن دوست ارجمند پوزش میخوام، که نسبت مصروفیتهای مُدام و مداوم، زودتر به ندایش لیبیک گفته نتوانسته ام. در این ارتباط یک نکته را بصراحت تام میگویم:

چیزی را که ضمن این بررسی تقدیم میکنم، مأخوذ یا متأثر از هیچ منبع یا مأخذ دستوری و غیردستوری نیست و همه فقط مبتنی بر برداشت شخص خودم از موضوع میباشد؛ مستقل از اینکه دستورنویسان در عرصه "یکجانبی" (پیوسته نویسی) و "جدانبی" (گسسته نویسی) کلمات، چه چیزی را عرضه کرده اند. آرزومندم که خوانندگان صاحب نظر بر کم و کاست این پیشکش، انگشت گذاشته و بر این مسکین منت گزارند.

از نگاه من، اصل اصیل در "یکجانبی" و "جدانبی" باید مد نظر گرفتن "حیثیت و شأن کلمه و ترکیب" باشد. وقتی از "حیثیت و شأن کلمه و ترکیب" گپ میزنم، بدرجه اول شکل و محتوای آن را در نظر دارم، که با آن کلمه و ترکیب، افاده میگردد. پس اصل اساسی در نوشتن پیوسته و یا گسسته کلمات، "محفوظ ماندن مفهوم" و "مغشوش نشدن قالب" کلمه و ترکیب مراد (اراده شد) است.

به عقیده شخص من، در هنگام "یکجانبی" و "جدانبی" باید از اول امکان مغالطه و التباس ترکیب را با لغت یا ترکیب دیگری مد نظر گرفته و دو حالت ذیل را، از هم تشخیص بدهیم. درین میان نباید قواعدی را از نظر دور داریم، که بر ترکیبات مختوم به "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" تطبیق میگردند. (بخش اول این سلسله دیده شود):

۱ - امکان مغالطه موجود نیست

۲ - امکان مغالطه موجود است

### ۱ - حالت اول:

در صورتی که امکان مغالطه با کدام لغت یا ترکیبی از همان اول منتفی باشد، در آن صورت "جدانوشتن" و "یکجا نوشتن" یکسان و هردو درست است؛ مثلاً:

اگر ترکیب "زبان شناسی" بشکل "زبان شناسی" هم نوشته شود، مغالطه با هیچ لغت دیگر را بار نمی آرد. درینجا هردو حالت درست و قانونی اند. همین قسم اگر ترکیب "دشنامانه" را در هیئت "دشنام نامه" هم بنویسیم، مغالطه با هیچ لغت و ترکیب دیگر را بار نمی آرد. اگر ترکیب "وطن دوست" را بصورت "وطن دوست" هم بنویسیم، درست است، چون از آن بوی مغالطه با کدام لغت و ترکیبی دیگر، برنمیخیزد.

مشخصه این نوع ترکیبات بدرجه اول در اینست، که در آنها "فعل" بکار نرفته است. ترکیبات این قبیل نهمار و بیشمار نیست و من چند مثال دیگر را پیش میکشم:  
 بیشمار - بی شمار؛ بید - بی حد؛ شیرینبویه - شیرین بویه؛ میخانه - می خانه؛ چهلزینه - چهل زینه؛ چلدختران - چلدختران؛ ....

## ۲ - حالت دوم:

در این ترکیبات امکان التباس و مغالطه با کلمه یا کلمات دیگر موجود است. اینست، که ترکیب را باید مطابق به مفهوم مراد، یا یکجا بنویسیم یا جدا و جداً متوجه باشیم، که با یکجانویسی و جدانویسی، مفهوم مد نظر هیچ خدشه و صدمه ای نمیبذیرد.

طیف کلمات مرکب این نوع، بسیار وسیع است و من، فقط به پاره ای از مواردی اشارت میکنم، که در زبانان و خصوصاً در زبانان و طنم، با آنها مشکل دارند. مواردی را که مثال گونه می آرم، گویا حکم نمونه و سرمشق را برای صدها و هزاران مورد همانند خود دارند.

در ترکیبات ذیل اولین مثال را مشرح بیان کرده و دلیل "جدا نوشتن" یا "یکجا نوشتن" را در هر رکن پیش میکشم و استخراج در مثالهای بعدی را بر سیاق همین قیاس، مد نظر میگیرم:

- "قرار داد" ماضی مطلق از مصدر "قرار دادن" باید جدا نوشته شود، چون هم "قرار" و هم "داد" در این ترکیب، حیثیت مستقل خود را بحیث عمل "جداگانه" نگه میدارند.

- "قرار داد" بحیث اسم ترکیبی که در واقع نیز از مصدر "قرار دادن" برخاسته است، باید بحیث یک کلمه واحد، یکجا نوشته شود. چون "قرار" و "داد" درین ترکیب حیثیت و هویت مستقل ندارند.

- "روی داد" : ماضی مطلق از مصدر ترکیبی "روی دادن" - جدا

- "رویداد" : اسم ترکیبی - یکجا

- "رخ داد" : ماضی مطلق از "رخ دادن" - جدا

- "رخداد" : اسم ترکیبی - یکجای

- "پیش رفت" : ماضی مطلق از مصدر "پیش رفتن" - جدا

- "پیشرفت" : اسم مرکب - یکجا

- "نگه داشت" : ماضی مطلق از مصدر "نگه داشتن" - جدا

- "نگهداشت" : اسم مرکب - یکجای

- خواب بردگی : اگر به شکل "خواب بردگی" تلفظ گردد؛ یعنی "خواب برده شدن" - باید جدا نوشته شود!

- خواببردگی : مأخوذ از مصدر مرکب "خواب بردن" - باید یکجای نوشته شود، تا با حالت قبلی مغالطه نشود!

- "پیش رو" : امر حاضر از "پیش رفتن" - جدا

- پیش رو : مرکب از "پیش" و "رو" با علامت اضافه - جدا

- "پیشرو" : صفت فاعلی و مخفف "پیش رونده" - یکجای

- راه رو : به های ملفوظ مکسور، که ترکیب اضافی و مُعادل "راه رفته" (ترکیب عامیانه کابلی) و به معنای "بی موجب" است - جدا نوشته شود!

- راهرو : "راه رفت و آمد میان چند خانه"، "پیاده رو"، "پیرو" - یکجا نوشته شود!

- نگه دار : صیغه امر حاضر مفرد - جدا نوشته شود

- نگهدار : مخفف "نگهدارنده" - صفت فاعلی - یکجا نوشته شود:

مثال : "خدا نگهدار تان" و یا بیت ذیل:

## گر نگهدار همین است که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

- انتقاد گیر : امر به "انتقاد گرفتن" - جدا

- انتقادگیر : مخفف "انتقاد گیرنده" (صفت فاعلی) - یکجای

- انتقام گیر : صیغه امر از "انتقام گرفتن" - جدا

- انتقامگیر : صفت فاعلی و مخفف "انتقام گیرنده" - یکجای

- بر قرار : مرکب از "بر" (حرف اضافه) و "قرار" - جدا. مثلاً «بر قرار سابق ماندیم.»

- برقرار : کلمه ترکیبی و در معنای "ثابت"، صفت فاعلی - یکجای

- سخت گیر : امر به "سخت گرفتن" - جدا

- سختگیر : صفت فاعلی و مخفف "سخت گیرنده" - یکجای نوشته میشود. "معلم سختگیر" مثال خوبی در زمینه

است و یا مثل معروف کابلی که گوید: «خداوند دیرگیر و سختگیر است!!!!»

- آتش گیر : امر از مصدر ترکیبی "آتش گرفتن" - جدا  
 - آتشگیر : آله "آتش گرفتن" - صفت فاعلی - یکجای  
 - زر اندوز : امر به "زر اندوختن" - جدا  
 - زراندوز : مخفف "زر اندوزنده" - صفت فاعلی - یکجای  
 - برهم زن : امر به "برهم زدن" - جدا  
 - برهمزن : مخفف "برهم زننده" - صفت فاعلی - یکجای  
 - قلم زن : امر به "قلم زدن" - جدا  
 - قلمزن : مخفف "قلم زننده" - صفت فاعلی - یکجای  
 - سر کار : مشتق از "سر" و "کار" - ترکیب اضافی - جدا ( تا فلانی سر کار است، گپ درست نمیشود!!!)  
 - سرکار : آنکه در رأس کار باشد، سردهسته، حکومت - و کنایه از "خانم" - یکجای  
 - سر خط : ترکیب اضافی مرکب از "سر" و "خط" - جدا ( فلانی همیشه سر خط راه می‌رود!!!)  
 - سرخط : آنچه در سر سطر نوشته شود - ترکیب اضافی بدون کسره اضافه - یکجای  
 - زود گذر : امر به "زود گذشتن" - جدا  
 - زودگذر : مخفف "زود گذرنده" - صفت فاعلی - یکجای  
 - دست خط : ترکیب اضافی و در معنای "قدرت نوشتن" - جدا نوشته میشود  
 - دستخط : ترکیب اضافهٔ مقلوب از "خط دست" - یکجای نوشته میشود. "دستخط" در دری افغانستان در معنای "امضاء" بکار می‌رود، که کلمه ایست عربی. ایرانیان مگر از "دستخط" مفهوم "دستنویس" - یعنی آنچه با دست نگاشته شده باشد - را میگیرند.  
 - جناب عالی : ترکیب اضافی با کسره اضافه - جدا نوشته میشود  
 - جنابعالی : بدون کسره اضافه، چنانکه در فارسی ایران رایج است - یکجای  
 - سفارت کبرا : ترکیب اضافی با علامت اضافه - جدا از هم  
 - سفارتکبرا : ترکیب اضافی بدون کسره اضافه چنانکه در فارسی ایران تداول دارد - یکجای  
 - جلالتمآب : ترکیب اضافی - یکجای  
 - عالیشان : ترکیب اضافی مقلوب - یکجا  
 - والاحضرت : ترکیب اضافی - اضافهٔ مقلوب از "حضرت والا" - یکجای  
 - اعلیحضرت : "دارندهٔ حضرت اعلا" - یکجای  
 - خاکباد کردن : مصدر ترکیبی، مرکب از "خاکباد" و "کردن" - در دو قسمت جدا نوشته میشود  
 - خاک باد کردن : ترکیب مقلوب "باد کردن خاک" - در سه قسمت جدا نوشته میشود  
 - خاکباد شدن : مصدر ترکیبی، مرکب از "خاکباد" و "شدن" - در دو قسمت جدا نوشته میشود  
 - خاک باد شدن : ترکیب مقلوب از "باد شدن خاک" - در سه قسمت جدا نوشته میگردد  
 - کوتاهقدم : آنچه یا آنکه قدم کوتاه داشته باشد - یکجای  
 - کوتاهقدم : ترکیب اضافی از "کوتاهقد" و "م" (ضمیر متصل مفرد متکلم) یعنی "کوتاهقد من". مثلاً « عقل کوتاهقدم قد نمیدهد، که چنین امری را بپذیرم!!!» (عقل کوتاهقد من قد نمیدهد، که چنین امری را بپذیرم!!!)

در دو مثال آخر می بینیم که با عین "ترکیب پیوسته"، دو مفهوم مختلف ارائه گردیده اند. ازینرو بهتر است که در مثال دوم "م" را که "ضمیر متصل مفرد متکلم" است، با "من" که "ضمیر منفصل متکلم مفرد" میباشد، تعویض نموده و « کوتاهقد من » بنویسیم، تا مغالطه ای صورت نگیرد!!!!  
 - روی دست : مرکب از "روی" و "دست" که با کسره اضافه پیوند خورده اند. مثلاً "روی دست گرفتن" یعنی "سر دست گرفتن کاری" - باید جدا نوشته شود، همان قسمی که "سر دست گرفتن" را نیز جدا از هم مینویسیم.  
 - رویدست : معنای دیگری دارد، که مراد از گوشت "روی دست" است، که بعضاً "قلم دست" هم گفته میشود.

امید است که امثلهٔ فراوان بالا، یک منظر کلی و شیماتیک از موضوع ارائه کرده باشد.  
 در همین ارتباط به کلمات مرکبی توجه میکنیم، که در فارسی ایران، با حذف "واو عطف" نوشته میشوند.  
 در زبان دری کلمات مرکبی وجود دارند، که از دو قسمت تشکیل گردیده و با "واو" عطف بهم پیوند خورده اند، درینجا چند کتگوری آنها را معرفی می‌دارم:

**از "ریشهٔ ماضی" و "ریشهٔ امر" ؛ مثلاً :**

"رفت و رو" ؛ "برد و بای" ؛ "خرید و فروش" ؛ "نوشت و خوان" ؛ "گفت و گوی" ؛ "خورد و نوش" ؛  
 "گیر و گرفت" ؛ "جست و جوی" ؛ "شست و شوی" ؛ "رفت و رُوب" ؛ "پخت و پز" ؛ "مشت و مال" (۱) ؛  
 "جست و خیز" (۲) ؛ "خواب و خفت" (۳) ؛ "بند و بست" (۴) ؛ "تاخت و تاز" ؛ ....

## - از دو "ریشه ماضی" ؛ مثلاً :

"رفت و آمد" ؛ "آمد و رفت" ؛ "آمد و شد" ؛ "گفت و شنید" ؛ "گفت و شنود" (۵) ؛ "شست و روفت" ؛ "ریشست و بافت" ؛ "خورد و بُرد" ؛ "دید و وادید" ؛ "نشست و برخاست" ؛ "شکست و ریخت" ؛ "زد و خورد" ؛ "زد و کند" ؛ "ساخت و بافت" ؛ "ساخت و باخت" ؛ ....

## - از دو "ریشه امر" ؛ مثلاً :

"پرس و پال" ؛ "پرس و جو" ؛ "جُنِب و جوش" ؛ "سوز و ساز" ؛ "جنگ و جوش" ؛ "ترس و لرز" ؛ "ریز و پاش" ؛ "خور و خواب" (۶) ؛ "برو و بیا" ؛ "بخور و نمیر" ؛ "بگیر و ببند" ؛ "بگیر و بمان" ؛ "بگیر و نمان" ؛ "بگیر و بزن" ؛ "بزن و بکن" ؛ "بزن و بکش" ؛ "بزن و بپیر" ؛ ؛ "بخوان و بدان" ؛ ؛ "بخور و بشی(بشین)" ؛ ....

در تمام این ترکیبات که از دو ریشه فعل بعلاوه "واو" عطف ساخته شده اند، باید هر ریشه مشخص بماند و هیچ دلیلی وجود ندارد، که "واو" عطف حذف گردد. ایرانیان بدعتی بخرج داده بودند و از جمله صدها ترکیب این نوع ، **تعداد معدودی از آنها را بدون دلیل موجّه و قابل قبول، با حذف "واو" عطف نوشتند.** کلمات "جستجو ، گفتگو ، شستشو" از همین قبیل اند. اما پسانها به اشتباه خود پی بردند و حالا هر قدر ادباء و اهل فن داد میزنند، که از برای خدا و از برای "افتو- روز قیامت"، این شیوه درست نیست، اما گوش بدهکار کو؟؟؟ اگر حذف "واو عطف" از بین این ترکیبات درست است، پس چرا فقط برای همین پنج شش یا حد اکثر ده ترکیب درست است و چرا صدها و شاید هزاران ترکیب دیگر این نوع را با حفظ "واو عطف" مینگارید؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ متأسفانه افغانان ترتیب نگارش ایرانی- بسا اشتقاق و ترکیبات را در ذهن خود گنجانیده و با این ذهنیت کاذب که "هر چه ایرانیان گویند و نویسند، درست است"، کلمات بدساخت، بی نمک و مغلوط آن سامان را در مغز خود حک و نقر میکنند. بیچاره افغانان، هم اغلاط خود را نگهدارند و هم اغلاط ایرانیان را کاپی میکنند و اینست، که "اغلاط مُضاعف" ذهن نشین ایشان میگردد و مصیبتی تا این حد، کم سراغ دارم.

از آثار زشت املائی فارسی ایران که به عین موضوع ربط میگیرد، نوشتن کلمات "علاقه مند ، سرمایه دار ، دسته جمعی ، اندیشه مند ، بهره مند ، فاجعه ناک ، ... " است که به ناحق "علاقمند ، سرمایه دار ، دستجمعی ، اندیشمند ، بهره مند ، فاجعناک ، ... " مینویسند و **بدون جهت "های غیر- ملفوظ" را در میانه حذف میکنند.** در بخش اول این سلسله گفتار حین بررسی ترکیباتی که جزء اولشان لغات مختوم به "های غیر ملفوظ" است، مثالهای بی شمار داده بودم؛ که درینجا فقط به ذکر چند عدد شان اکتفاء میکنم :

"زمانه سازی ، خانه سازی ، جامه دار ، شمله دار ، پله بین ، ذره بین ، دوسیه دار ، خانه سامان ، خانه خدا ، باده نوش ، شانسه فراخ ، تازه خوری ، مزه دار ، باشه شکار ، دیده درای ، دامنه دار ، سلسله موی و غیره و غیره". چنانکه می بینیم در هیچ کدام ازین ترکیبات که تعدادشان به صدها و شاید هزاران میرسد، "های غیر ملفوظ" حذف نگردیده است. اگر حذف "های غیر ملفوظ" درین ترکیبات درست باشد، چرا فقط در همان چند عدد معدود درست باشد و در دیگر حالات نی؟؟؟ چرا از قاعده عام عدول کنیم و چند عدد ازین ترکیبات را مستثنی بدانیم؟؟؟ و چرا از قانون "یک بام و دوهوا" اصلاً کار بگیریم؟؟؟

این شیوه نادرست ایرانیان متأسفانه، به دری افغانستان هم سرایت کرده است. درین مورد هشت نه سال پیش در بخش دوم "از امید به امید" شرح مفصلی در هفته نامه "امید" نوشته بودم، که خواننده عزیز را بخواندن آن دعوت میکنم. شاید کسی بگوید که :

« دانشمندان زبان و فرهنگهای لغات هر دوشیوه را صحیح خوانده اند!!!!!! »

## جواب:

این هم دلیل شده میتواند، ولی دلیلی سخت ارزان و لِرزان !!!! اما گرامر و منطق و دانش زبان چه حکم میکند؟؟؟ چرا دلیل علمی و منطقی از خود زبان نیاریم، که پابند بی چون و چرای گفته دیگران باشیم؟؟؟

بد نیست که در مورد معامله با سه کلمه "به ، که و چه" هم نظرم را بگویم:

## "بِه ، کِه ، چِه"

حرف آخر این سه کلمه، نه در شیمای "های ملفوظ" میگذرد و نه در قالب "های غیرملفوظ". چه احکامی که در مورد کلمات مختوم به این دو "هائ" جاری میشوند، در مورد این سه کلمه تطبیق شده نمیتواند. برای مطالعه عمیقتر

به بحث "های ملفوظ و غیر ملفوظ" (بخش اول) رجوع گردد!!!!!! درینجا فقط بر حسب مثال به چند نکته اشارت میگرد:

در معامله با کلمات مختوم به هر دو "هائ" دیدیم، که:

- در هنگام ترکیب با کلمات دیگر، "هائ" هرگز ساقط نمیگردد.

- "های ملفوظ" با کلمه بعدی میچسبد، در حالی که "های غیر ملفوظ" هرگز این کار را نکرده و مُدام جدا از کلمه بعدی نوشته میشود.

اما بر سه کلمه "به، که، چه" احکام متفاوتی تطبیق میگرد؛ مثلاً:

- حرف آخر "که و چه" هنگام پیوستن با "را"، ساقط میگردد - کرا (که را)، چرا (چه را)

- حرف آخر "که و چه" هنگام پیوستن با "است"، به "ی" تبدیل میگردد - کیست (که است)، چیست (چه است)

- حرف آخر "به" هنگام پیوستن با "آن، این، او، ایشان" به "د" تبدیل میگردد - بدان (به آن)، بدین (به این)، بدو (به او)، بدیشان (به ایشان)

حضرت سعدی هشت قرن تخت پیش از امروز در گلزمین شیراز فرمود:

### بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی لایز تو مستم

به قرار گفته استاد ناتل خانلری در "تاریخ زبان فارسی"، کلمه "به" در اصل قدیم خود، "پد" و "پت" بوده است. این نکته میرساند، که "باء" در کلمه "به" اصلاً "پ" بوده است. وقتی ترکیب زیبا و سره "پگاه" را مد نظر میگیریم و میدانیم، که در اصل خود "به گاه" بوده است، نتیجه میگیریم که اصل مخرج حرف اول این کلمه واقعاً باید "پ" بوده باشد. ترکیب رسای "پگاه" در واقعیت امر با حذف حرف آخر کلمه "به" و تبدیل "ب" به "پ" و پیوند با "گاه" به وجود آمده است. و این امر در پهلوی مثالهای بالا، به صراحت آشکاره میگرداند که:

حرف آخر کلمه "به" نه "های ملفوظ" است و نه "های غیر ملفوظ"، چون هیچ کدام از این دو "هائ" در ترکیبات حذف نمیگردد. ازین سبب نتیجه میگیریم که "به" را با حذف "ه" میتوان با کلمه بعدی یکجای نوشت!!!!!! پس خواه "به حیث" بنویسیم یا "بحیث"؛ "باصطلاح" بنویسیم یا "به اصطلاح"؛ "بمن" بنویسیم یا "به من" و غیرهم، هر دو حالت درست است!!!!!!

شاید "چه" و "که" نیز چنین شجره ای دارند، که تصریف آنها را تا این حد از کلمات مختوم به "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" متمایز ساخته است!!!!!!

البته "به و که" (به کسر اول و های ملفوظ) و "چه" (بفتح اول و های ملفوظ) از سیاق بالا نیستند و حکم دستوری عادی کلمات مختوم به های ملفوظ بر آنها جاری میگردد!!!!!!

در بعض کتب چاپ ایران، مثلاً چاپهای مختلف دیوان حضرت "حافظ شیرازی"، یکجا نویسیهای نادرست ذیل دیده میشوند: در صفحه ۲۳۰ نسخه ای که از روی تصحیح "محمد قزوینی" (علامه قزوینی) و داکتر "قاسم غنی" در چاپخانه احمدی چاپ گردیده و چاپ چهارم از سال ۱۳۶۹ در دسترس من قرار دارد، چنین میخوانیم:

بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چکنم

زلف سنبل چه کشم، عارض سوسن چکنم

(تا آخر غزل، جمعاً هشت بار چکنم)

"چکنم" غلط است و باید جدا و بصورت "چه کنم" نوشته شود!!!!!!

جالب است که "چکنم" مینویسند و در عین زمان "چه کشم"؟؟؟؟؟؟

و در صفحه ۱۷۰ همین کتاب چنین مینویسند:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غمخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غمخور

(تا آخر غزل، جمعاً یازده بار غمخور)

"غمخور" درست نیست و باید بصورت "غم مخور" نوشته شود!!!!!!

البته اگر قرار باشد که طومار این طرز اغلاط را باز کنیم، وقت بسیار و مساعی نهماری را باید بذمت بگیریم، که من شخصاً فرصت و امکان آن را ندارم.

## توضیحات :

۱- "مشت و مال" مرکب است از ریشه "ماضی" و "امر" مصدر "مُشتن". "مشتن" که اصل و مصدر اصلی بوده و امروز متروک گردیده است، فعلاً در شکل مصدر جعلی خود، یعنی "مالیدن" استعمال میگردد. یگانه صیغه ای که همین اکنون از مصدر "مشتن" در زبان دری وجود دارد، همانا "مشت" است. "مشت" ریشه ماضی از مصدر اصلی "مشتن" و در معنای "مالید" است. البته "مشت" در زبان دری در دو معنی بکار میرود؛ یکی بحیث "اسم" و دیگر بحیث ریشه ماضی، که شرحش گذشت. قویاً حدس میزنم، که "مشت" با مدلول اسمی خود نیز از مصدر "مشتن" برخاسته است.

۲- "جست" (بفتح جیم) ریشه ماضی از "جستن" است که در معنای "خیز زدن" است. "خیز" ریشه امر از مصدر "خاستن" است. در زبان دری ریشه امر و ریشه ماضی بعضی مصادر بحیث "اسم" و "اسم مصدر" استعمال میگردند مثلاً :

- "گفت" چنانکه گوئیم "به گفتش نکرد".

- "خواب" از "خفتن"

- "خیز" از "خاستن"

- "جست" از "جستن"؛ چنانکه گویند "جست کرد" یعنی "خیز زد" (نان جست کرد - اصطلاح نانوایان).  
تفصیل بیشتر در زمینه از مقاله "سرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" (آرشیف "معروفی" در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان") خواسته شود.

۳- "خواب و خفت" در تلفظ عامیانه کابلی به شکل "خو و خفت" تلفظ میگردد، که مراد از آن "یکجا خوابیدن زن و شوهر" یعنی "مُجامعت" است. کابلیان عزیز مصدری ازین "ترکیب عطفی" را نیز ساخته و تصریف می کنند و آن "خو و خفت کردن" است؛ چنانکه گویند "فلانی جان کتی زن اولی خود کدام خو و خفت نداره". "خواب" ریشه امر از "خفتن" و "خفت" ریشه ماضی از همین مصدر است. چنانکه در مورد بسا مصادر دیگر دیده میشود، از "خفتن" نیز مصدر جعلی درست کرده اند، که عبارت از "خوابیدن" است.

۴- "بند" ریشه امر و "بست" ریشه ماضی از مصدر "بستن" است. "بند و بست" ترکیب زیبایی زبان عامیانه دری کابلیست. استاد عبد الله "افغانی نویس" این لغت را در معنای "چاره و تدبیر" می آورد، اما تا جایی که من میدانم، مردم کابل این ترکیب را در مفهوم "سررشته" و "تدارک" و "پلان" استعمال میکنند؛ چنانکه گویند: "بند و بست یک میله را گرفتند".

۵- "شنود" ماضی مطلق از مصدر "شنودن" است، که اصل بوده و بعد "شنیدن" و "شنفتن" و "شنید" و "شنفت" از آن بوجود آمده است.

۶- "خواب" ماده امر از مصدر "خفتن" است؛ چنانکه با بای زینت یکجای ساخته و گوئیم: «بخواب!»  
از همین ریشه بعداً مصدر جعلی "خوابیدن" را درست کرده اند. البته همین "خواب" بحیث ریشه امر و مضارع از مصدر "خفتن" است، که در تداول زبان دری صبغت "اسم" را گرفته است.  
فکر کنم حضرت سعدی فرموده است:

خور و خواب و خشم و شهوت، شَغَب است جهل و ظلمت

حیوان خیر نـــــــ دارد، ز جهان آدمیت